

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

نعمت الله مختارزاده
فرانکفورت - المان
۲۰۰۶/۰۶/۴

نبض فرهنگ و هنر

ای وطن! مرغ دلیم با یاد تو پر پر گرفت
در فضای پاک فرهنگت پرید و سر گرفت
آسمان پر ستاره، نیلگون و روشنت
خاطر افسرده ام را، منظر دیگر گرفت
اختر (جاوید) تا رخسید در شام دلت
تا سحر تار شبت نور از مه انور گرفت
اشک شادی، چون سپند مجمر سوزان وصل
دامن طبع مرا، پر از دُر و گوهر گرفت
نام او جاوید بود و، گشت جاویدان ولی
چشم راهی انتظارم را پر از اخگر گرفت
در خراب آبا دما، خالیست جایش، حسرتا
کرگس و زاغ و زغن هریک مقام و فر گرفت
جوهر فرهنگ، چو بز افتاد دست بزکشان
میکشندش هرطرف، تا منصب بهتر گفت
نامه‌های اجنبی را بر مناطق، داده اند
جاده‌ها اسم عجیبی، انجر و بنجر گرفت

تانکِ امریکا ، به روی موترِ افغانیان
 این جنایت را ، ز انسان کی توان باور گرفت
 بود از مستِ شراب و نه ترافیک و تکر
 باغِ وحشِ (پن تاگون) را انتر و منتر گرفت
 ای جنابِ موش ! بنگر صفحه تاریخِ ما
 درسِ عبرت باید از (مکناتن) و (اکبر) گرفت
 روزِ صدها طفل و صدها نوجوان در زیرِ خاک
 ترس از سوز و از آه و اشکِ هر مادر گرفت
 هر للی و پنجیی بر کُرسی شورا نشست
 از دلِ پُر خونِ ملت ، ساغرِ احمر گرفت
 دودِ رنگینِ سپند و ، دادِ ننگینِ مقام
 شهرِ توحیدِ وطن را گنگ و کور و کر گرفت
 این چه کلتور است یاران ، قلبِ ما و خونِ غیر
 نبضِ فرهنگ و ادب را ضربِ شور و شر گرفت
 تار و پود و رگِ رگِ ما سوخت از جورِ خسان
 چون ستیژِ خود نمایی ، ارث ، از منبر گرفت
 تیکه داری رفته بود و باز آمد در میان
 بیسوادی زین تجارت ، عزت از رهبر گرفت
 ای عروسکها ! هوسبازی چرا با نخبگان
 ریشِ بابا را نباید ، شانه با خنجر گرفت
 ساز و رقصِ ارتجاع و کوکِ دستِ اجنبی
 خود فروشی را ز مکرِ چرخِ بازیگر گرفت
 خود طبیب و ، خود دوا و ، خود مساز و خود شفا
 تا سفیرِ محترم را ، یک شبی در بر گرفت
 چاپلوسی بیحساب و ، خود شقیدن بیحجاب
 شاید از (ناصر ضیاء) فرمایشی بستر گرفت
 حضرت و ، عالیجناب و ، هم جلالت ، هم مآب
 حیف این القاب ، بر خار و خسِ هر در گرفت
 صحنه سازی بهر چه و ، خودستایی ها چرا ؟

از مس و خرمُهره ، بر فرهنگِ ما زیور گرفت
گشت ، اذلالِ هنرمندان و حتی ، شاعران
دُور دیدم از ادب ، جیستی که در محضر گرفت
کاش بودی حضرتِ جاوید و ما از محضرش
آهنِ زنگیده دل داد و جایش ، زر گرفت
خواستم ، چیزی رقم ، اندر خور و شایانِ او
خامه ام لغزید اما ، شکوه را سنگر گرفت
« نعمتا » چون او نژاید مادرِ فرهنگِ ما
ور بزاید سرمه بر چشم ز خاکِ در گرفت